

میکند — او (بمقتضای يعرف عقل المرء من اسمه و کنیته و لحنیه الخ) در کمال وضوح معلوم میشود. حیف که تا کنون که بص ۳۷۹ از ج ۲ از تتبع سریع حاجی خلیفه رسیده‌ام و متصل این حماقات بچشم من میخورد جمع نکردم، مگر یکی را که برای خنده در پشت حاجی خلیفه یادداشت کرده بودم و باز در اینجا تکرار خواهم کرد. این و ریفه را برای این ترتیب دادم که ازین بیعد هر چه از تألیفات او بچشم خورد برای خنده در اینجا قید کنم.

- مجاوزة ابطال الغرائب فی مجارزة ابطال صلوة الرغائب ۲: ۳۷۹.

- نهوض حثیث النهود الی دحوض خبیث الیهود (!!) ۲: ۶۲۴.

- مستقصی الوصول الی مستقصی الاصول ۴۲۸.

- المعطب المطرب علی وزن مثلثات قطرب ۴۵۷ (گویا مطرب را به ضم راء

خوانده است به تلفظ ثر کها درین کلمه که باقطرب سجع بسته است!)

- ۴۷۲، ۵۳۱ (مناقب دارند آقا) ۵۴۲.

- تبیان نهجة المرناس و بیان لهجة القراض (۱: ۲۴۶).

- ۱: ۱۷۳، ۲، ۵۸۴ (بسیار اسم مضحکی).

- ۲: ۶۰۰ (بسیار مضحك)، ۶۰۳، ۶۱۰ (مضحك)، ۶۱۸، ۶۳۲، ۱: ۶۱، ۵۵.

۷۶، (بسیار مضحك) ۱۱۹، (مضحك) ۱۲۸، (مضحك و بکلی بی معنی) ۱۳۰،

(دیوان شعر دارند آقا!) ۱۵۴، (مضحك و بی معنی) ۱۹۸.

السریر:

السریر و صاحب السریر را که اینقدر ذکر آن در ضمن صحبت از جغرافی

قفقاز در کتب قدمای جغرافیین عرب آمده است مر کوارت در Komanen ص ۷۴

میکوید همان قوم Awâr (یا War) می باشند که از اقوام قدیمی قفقاز بوده اند،

والله اعلم بصحة ما قال. زیرا که من از آن مرحوم بسیار اشتباهات فاحش و عقاید

و آراء بسیار باطله دیده‌ام. باید اقوال او را با کمال احتیاط تلقی نمود.

علی ای حال در این که از اقوام قفقاز بوده اند از بدیهیات و ضروریات است و در

این جای شبهه نیست .

باری شرح این کلمه را نه عجمه در ترجمه ابن خرداذبه بتوسط دخویه و نه در حواشی متفرقه او بر کتب جغرافی طبع او، نه در دائره المعارف اسلام و نه در سایر کتب مرکوات و نه در اراضی خلافت شرقیه لسترنج ندیده‌ام . اگر بعدها جائی پیدا شد باینجا الحاق شود .

در هر صورت شرح آن در یاقوت و سایر کتب جغرافی عرب هست . مقصودم اسم امروزی این مملکت است که لابد در کتب اروپائیان باید تفتیش شود .
 مابین جغرافیین عرب هیچکس سریر را بمفصلی ابن رسته (ج ۷ : ۱۴۷) وصف نکرده است مطلقاً و اصلاً ، و آنجا صریحاً دارد که ملکهم یسمی اوار .
 || عجمه از قرائن سیاق عبارات جغرافیین ، یاقوت مثلاً در باب سین و ابن-حوقل ص ۲۸۳ و ۲۸۷ گویا چنین برمی آید که مملکتی بوده است سه روزه راه در شمال یا شمال غربی در بند (باب الابواب) .

سست عنصر :

بمعنی ضعیف العزم والارادة یا بعبارة احسن ضعیف احوال از همه حیث
 (de caractères faibles)

زین همراهان سست عناصر دلم گرفت

شیر خدا ورستم دستانم آرزوست

(دیوان شمس)

سبعتری :

یعنی مساحقه کردن ، و سید عالیه السلام بر زنان سبعتری لعنت کرده است که
 لعن الله المتشبهین من الرجال بالنساء و المتشبهات من النساء بالرجال ، و یکی از لطیف-طبعان در معنی زنان این کاره دو بیتی گفته است در صنعت هزل و صنعت لطیف است .

دیدم دو جلب که باد می پیمودند

وز مالش کسی بشب دمی نغمودند

این نادره تر که هر دو هاون بودند

بی دسته چگونه زعفران می سودند

(جوامع الحکایات^۲ ۴۳۹۲، f. 205)

ابوسعده الآبی :

منصور بن الحسین مؤلف نثر الدرر و تاریخ الری و نزهة الادب .

— معجم الادباء ۲ : ۳۰۴ (استطراذاً نه بالاستقلال) ۶ : ۱۵۰ .

— معجم البلدان بسیار مکرز (رجوع به فهرست آن) و مخصوصاً در «آبه»

ج ۱ ص ۵۷ - ۵۸ که شرح حال مختصری ولی شافی کافی از او دارد ، ولی تاریخ وفات او را بدست نمیدهد .

در هر دو کتاب خود یاقوت ازو غالباً بنعت (الوزیر) تعبیر میکند و علت آن

آنست که وی بوزارت مجدالدوله دیلمی نایل آمد کما صرح به یاقوت فی الموضع المشار الیه ای فی «آبه» .

— **کشف الظنون** در «نثر الدرر» و «نزهة الادب» و «تاریخ الری» در دو موضع

تاریخ وفات او را نیز که در سنه ۴۲۱ بوده است بدست می دهد و هیچ جای دیگر

من علی العجالة تاریخ وفات او را ندیده ام جز در همین حاجی خلیفه و نیز در فهرست

دارالکتب المصریه در «نثر الدرر» که در آنجا تاریخ وفات او را ندانستم از روی

چه مأخذی (شاید از روی خود نثر الدرر یعنی از روی فصلی الحاقی بدان کتاب

از ناسخ) سنه ۴۲۲ ذکر میکند بجای ۴۲۱ حاجی خلیفه .

— در فهرست تجارب الامم و ابن الاثیر اصلاً و ابدأ نام این ابوسعده آبی را

نیافتیم ، ولی در فهرست ابن الاثیر ص 308 و همچنین در دائرة المعارف اسلام در

عنوان «ابوسعده» (۱ : ۱۰۵^b) نام ابوسعده دیگری (ابوسعده بن محمد بن الحسین

ابن عبدالرحیم عمیدالدوله) مذکورست که بوزرات جلال الدوله دیلمی رسید

که بکلی غیر از ابوسعده آبی ما نحن فيه است فلا تغفل ولا یلتبس علیک .

— وفات ابوسعده اخیر وزیر جلال الدوله در سنه ۴۳۹ است (دائرة المعارف

اسلام ۱: ۱۰۵^b).

من محض نمونه فصلی از مختصر نثر الدرر ابوسعید آبی از روی نسخه کتابخانه ملی پاریس Ar. 3490 در مسائل پاریسیه ۱: ۲۹۹-۳۰۶ نقل کرده‌ام.

سعد بن زنگی [أتابك -]:

دلیل قاطع بر بطلان صریح واضح قول گزیده که وفات او را در سنه ۶۲۸ نوشته (بجای ۶۲۳ که صریح و صاف و سایر مورخین است از قبیل تاریخ مفصل ایران از آقای اقبال و حبیب السیر و روضة الصفا). رجوع شود عجالةً به هامش و صاف ص ۱۵۶، ۱۷۷ و هامش لب التواریخ^b ۳۶.

ابن سعدان:

ابو عبدالله الحسین بن احمد بن سعدان (وزیر صمصام الدوله).

ابن الاثیر ۹: ۱۵- وزیر صمصام الدوله شد در سنه ۳۷۳، ولی از ذیل ابوشجاع ص ۷۸ گویا چنین بر می آید که در سنه ۳۷۲ یعنی بلافاصله پس از وفات عضد الدوله او وزیر صمصام الدوله شد.

خیر بعد دیدم ذیل هم تصریح میکنند (ص ۸۵) که در سنه ۳۷۳ باو خلعت وزرات داده شد. معلوم میشود قبل ازین تاریخ وزارتش فقط عملی بوده است و رسمی نبوده است.

- ایضاً ابن الاثیر ۹: ۱۷ (قتل او در سنه ۳۷۵).

- مقدمه طابع بر مقابسات ۱۲ ح، ۱۹ (نقل از مقدمه الصداقه والصدیق)، ۴۵ ح، و خود مقابسات ۱۳۹.

- دائرة المعارف اسلام ۱: ۱۰۵^b ص ۱۲.

- معجم الادباء ۱: ۳۳۶، ۳۵۱ و ۳: ۱۰۰ ح و هامش ۲: ۲۸۰ - ۲۸۱ و ۵:

۳۸۱ و ۶: ۲۶۲، ۵۰۳.

- ذیل ابوشجاع بر تجارب الامم ص ۹، ۱۰ ح، ۱۱، ۳۹، ۷۸، ۸۵، ۸۶ م، ۹۷،

۱۰۲ م، ۱۰۶ (قتل ابو بحکم صمصام الدوله در سنه ۳۷۵) ۱۰۷۰.

— کتاب الصداقه والصدیق ابو حیان نوحیدی ص ۹، ۲۷، ۳۰.

— از ذیل ابوشجاع صفحات ۱۰۲، ۱۰۷ و غیرها واضح میشود که پس از

توقیف ابن سعدان ابوالقاسم عبدالعزیز بن یوسف نامی «مدیده» (۱۰۲) بوزارت

صمصام الدوله نایل شد در همان سال ۳۷۵ و در همان سال پس از شورش دیلم بر

صمصام الدوله که این ابوالقاسم ملعون نیز دستی در آن داشته است و سپس هزیمت

و فرار آنها این ابوالقاسم نیز فرار کرده [دیگر کارش بجائی نرسید تا وفات او،

۱۰۸ - ۱۰۹]، و سپس در همان سال ۳۷۵ ابوالریان حمد بن محمد بوزارت

صمصام الدوله رسید (۱۰۷، ۱۱۸، ۱۱۹ م، ۱۳۴) و وزارت او هفت ماه و چند روز

طول کشید و سپس او را توقیف نموده در همان سال ۳۷۵ یا سال ۳۷۶ کشته شد

(درین سال اخیر او را کشته می یابیم، ۱۳۴).

پس از قتل ابوالریان مذکور ابوالحسن علی بن طاهر نامی با پسر عمش

ابوعبدالله بر امور مسلط شدند و بالاشترک عملاً و رسماً (هر چند نه اسماً) وزارت

صمصام الدوله را می نمودند الی ان زال امر صمصام الدوله یعنی تسلیم شدنش به

برادرش شرف الدوله در سنه ۳۷۶ (ابن الاثیر ۹ : ۲۰ : «و کانت امارته بالعراق

ثلث سنین واحد عشر شهرا [سنه ۳۷۲-۳۷۶]» و ذیل ابوشجاع ۱۳۰-۱۳۲).

پس کماتری اصلاً و ابداً در ابن الاثیر و ذیل ابوشجاع در تمام مدت سلطنت

صمصام الدوله از ۳۷۲-۳۷۶ ذکر می و نامی از ابوالفضل عبدالله العارض الشیرازی

که قفطی در ص ۲۸۳ گوید وزیر صمصام الدوله بوده است و کتاب الامتاع و

المؤاسسه ابو حیان در خصوص مفارقات دائره در مجلس او بوده است نیست. بل

اصلاً و ابداً چنین کسی با این اسم و این کنیه چه وزیراً و چه غیر وزیر در فهرست

ابن الاثیر مذکور نیست و در ذیل ابوشجاع نیز با قرائت مکرر آن بچنین نامی

پرنخوردم. پس به احتمال بسیار بسیار قوی قفطی گویا خلط کرده است در اسم

و منصب و وظیفه این ابوالفضل عبدالله العارض الشیرازی با یکی از سه وزیر

مذکور صمصام الدوله : (ابن سعدان، ابوالقاسم عبدالعزیز بن یوسف، ابوالریان حمد بن محمد).

ولی چون قفطی ص ۸۲ در خصوص رسائل اخوان الصفا نقلاً از ابو حیان توحیدی [از کتاب الامتاع والمؤانسة او قطعاً بتصریح طابع اخوان الصفا در مقدمه آن کتاب ص ۳۰ که عین کتاب الامتاع والمؤانسة را ملاحظه کرده بوده است] تصریح کرده است که این مکالمه «وزیر صمصام الدوله بن عضد الدوله» با او یعنی با ابو حیان «در حدود سنه ۳۷۳» بوده است. پس شکی باقی نمی ماند تقریباً بل قطعاً و یقیناً که مراد از وزیر مذکور ابن سعدان صاحب ترجمه بوده است، چه اوست که در سنه مذکوره وزیر صمصام الدوله شد و در سنه ۳۷۵ کشته شد. پس قفطی حتماً در حق ابن سعدان بوده است که خبط کرده و نام و نسب او را با این شخص منسکور مجهول یعنی ابوالفضل عبدالله بن العارض الشیرازی خلط نموده است، یا شاید قفطی خلط کرده است ابن سعدان را با ابو منصور احمد بن عبدالله الشیرازی کاتب الطائع؟ (ذیل ۱۰۴).

در هر صورت تا خود کتاب الامتاع والمؤانسة ابو حیان بدست نیاید معلوم نمیشود که بوده این ابوالفضل عبدالله بن العارض الشیرازی؟ و آیا فی الواقع چنین کسی موجود بوده است یا تحریف و تصحیف قفطی یا نساخ کتاب اوست؟ و بر فرض موجود بودنش آیا فی الواقع وزیر صمصام الدوله بوده است مثلاً یکی دوسه ماهی که مورخین بواسطه کوتاهی مدتش از ذکر او صرف نظر کرده اند، یا فقط یکی از ارکان دولت او بوده است که قفطی یا نساخ سهو کرده او را وزیر نوشته اند. اما بقیه احوال صمصام الدوله - در سنه ۳۷۹ پس از وفات شرف الدوله و آزاد شدن صمصام الدوله و دوباره بسططنت رسیدنش درین دوره ابوالقاسم العلاء بن الحسن نامی را وزیر او می یابیم که در سنه ۳۸۲ صمصام الدوله او را توقیف و حبس کرد

۱- کتاب الامتاع والمؤانسة در سه جزء میان سالهای ۱۹۳۹-۱۹۴۴ توسط احمد امین و احمد الزین در قاهره طبع شده است. (ا.ا.)

(ابن الاثیر ۹: ۳۹ و ذیل ابوشجاع ۲۴۶-۲۴۷) و تا سال بعد ۳۸۳ محبوس بود و در آن سال مجدداً او را از حبس بیرون آورده وزیر خود نمود و در مدت حبس او تدبیر امور با ابوالقاسم مدلجی بود (ثر ۹: ۳۹). دیگر نمی گوید که آیا اسم وزارت هم داشته است یا نه و الامر فیه هین. رجوع نیز به ذیل ابوشجاع ۲۴۶-۲۴۷ که در آنجا ویرا ابوالقاسم الدلجی می نامند مؤلف مکرراً.

ابوالقاسم علاء بن الحسن مذکور در سنه ۳۸۷ وفات نمود (ثر ۹: ۵۵). قتل صمصام الدوله بدست پسران عزالدوله بختیار در سنه ۳۸۸ بوده است (ثر: ۹: ۵۹) و کان عمر صمصام الدوله ۳۵ سنه و سبعة اشهر و مدة امارته بفارس تسع سنه و ۸ ایام (ثر ۹: ۵۹).

|| حکایتی عجیب راجع به او و وفات او (ذیل تجارب الامم ص ۱۰ ح).
|| در سنه ۳۶۹ در مصاحبت عضدالدوله ، وزیر او بوده است ؟؟ (ذیل تجارب

۹، ۱۱).

سعدالدوله ۲:

تاریخ نصب او را بوزارت ارغون علی التحقیق جز در حوادث الجامعه ص ۴۵۷ که در سنه ۶۸۸ معین کرده در جای دیگر نیافتم. ولی چون تفویض آن منصب بدو بعد از قتل بوقا همه کاره ارغون بوده و قتل بوقا بتصریح گزیده (ص ۵۸۷) در ذی الحجه ۶۸۷ [و بقول آقای اقبال در تاریخ مفصل ایران ص ۲۳۹ در اواخر آن ماه بوده که ندانستم این کلمه اواخر را از کجا نقل کرده اند، جامع التواریخ جلد مغول را که بتصریح خودشان بدست نداشته اند و هیچوقت ندیده اند و در ماخذ متداوله یعنی روضة الصفا و وصاف تاریخ قتل او را نیافتم و كذلك در تاریخ

۱- نام ابن شخص یعنی همینطور «الدلجی» در مؤلفات ابوحنان برده شده است. رجوع از جمله به مقدمه مقایسات.

۲- نگاه کنید همچنین به فصل مربوط به رشیدالدین فضل الله، ص ۱۱۰-۱۱۶ از جلد سوم یادداشتهای قزوینی (۱.۱.۱).

ابوالفدا ودول الاسلام وشذرات الذهب وتقويم التواريخ ومنتظم ناصری شاید از حبیب السیر (که فعلاً پیش صحاف است) این فقره را نقل کرده باشند [بوده پس انتصاب او بوزرات ارغون بالضرورة یا در اواخر ۶۸۷ بوده یا در شهر ۶۸۸، و از طرف دیگر چون بتصریح و صاف ص ۲۳۸ مدت تقلد سعدالدوله آن «شغل جلیل» را دو سال بوده است و قتل سعدالدوله نیز بتصریح و صاف ص ۲۴۵ در سلخ صفر یا در غره ربیع الاول ۶۹۰] [و بتصریح گزیده ص ۵۸۹ در صفر] بوده پس بالنتیجه وبالضرورة انتصاب او بوزرات همانطور که گفتیم یا در اواخر ۶۸۷ یا در شهر سنه ۶۸۸ بوده است بدون شك.

چون این تاریخ اخیر کما ذکرنا صریح حوادث الجامعه است پس باید عجاله همین را محفوظ داشت و قطعاً همان صحیح است لا غیر. چه قول به خلافتی که هیچ درین باب عجاله دیده نشد، چه سایر مورخین (غیر حبیب السیر که حاضر نیست) یا هیچ اصلاً متعرض ذکر سعدالدوله نشده اند یا متعرض تاریخ این واقعه یعنی نصب او بوزرات نشده اند.

باری خلاصه الکلام اینکه نصب او بوزرات ارغون یا در اواخر ۶۸۷ یا در شهر ۶۸۸ بوده است، و الاحتمال الاخیر اقوی الاحتمالین.

سعدی :

وفات او

- دولت شاه ۲۰۹: شام جمعه ماه شوال سنه ۶۹۱ (ماده تاریخ خاص).
- گزیده ۸۲۰: سابع عشر ذی الحجه سنه تسعین و ستمایه.
- نفحات چاپ لکهنو ۵۴۲: «در شب جمعه ماه شوال سنه احدی و تسعین و ستمایه بر فته از دنیا.»
- شذالازار فی حط الاوزار عن زوار المزار: «سنه احدی و تسعین و ستمایه.»
- تقویم التواريخ حاجی خلیفه در تحت سنه ۶۹۱

- حبیب السیر جزو ۴ از ج ۲ ص ۱۳۰ : هم روایت گزیده بنقل از و هم روایت تفحات بنقل از و.

- فهرست ایندیافیس از «اته» ستون ۶۵۵ که همین مآخذ را کمابیش با مآخذ دیگر ذکر میکند که همه ۶۹۱ است.

- مجالس المؤمنین در مجلس ششم در ذکر عرفا .

- ربو ج ۲ ص ۵۹۵-۵۹۶ (که شعری از بوستان با استشهاد می آورد که معلوم میشود که عمر او در وقت تألیف بوستان در سنه ۶۵۵ تقریباً هفتاد ساله بوده است :
بیا ای که عمرت به هفتاد رفت مگر خفته بودی که بر باد رفت *

- تاریخ ادبیات براون ۲ : ۵۲۵ بپعد که وفات او را وعمده شرح حال او را ازانه «اساس فقه اللمعة ایرانی» نقل میکند و وفات او را مانند همه در ۶۹۱ (۱۲۹۱ میلادی) می نویسد (ص ۵۲۶) .

- آشکده در سنه ۶۶۰ (؟؟).

- حوادث الجامعة در ۶۹۴ .

|| یادداشت از جواب یکی از کاغذهای آقای تقی زاده .

مابع از اینکه وفات سعدی را در ۶۷۱ (یا ۶۷۰) بگیریم بجای ۶۹۱ (یا ۶۹۰) یعنی مابع از اینکه تسعین را مصحف سبعین بگیریم سه چیز است :

۱) اجماع مورخین به سنه ۶۹۱ یا ۶۹۰ .

۲) حکایت ملك شمس الدین تازیگوی که سعدی قصایدی در مدح او دارد و در مقدمه کلیات سعدی نیز حکایت خرما و طرح و برادر سعدی و شفاعت نمودن سعدی را دارد، و چون بقول فارسنامه واقعه (ایندیافیس) و ریواین ملك شمس الدین همان ملك شمس الدین است که در سنه ۶۷۶ بسمت مقاطعة دار اموال فارس از

✽ - این استدلال باطل است قطعاً چه مقصود سعدی خطاب به عموم پیران است نه بخود او، چنانکه در گلستان گوید: «ای که پنجاه رفت و در خوابی»، پس سعدی در وقت تألیف گلستان ۵۰ ساله بوده است و حال آنکه تألیف آن یکسال بعد از تألیف بوستان است

جانب دولت مغل نصب شد چنانکه در وصاف مشروحاً مسطور است، گرچه وصاف لقب « تازیگوی » را بر او اطلاق نکرده است . پس اگر این دو ملک شمس الدین یکنی باشند این صریح است که سعدی در سنه ۶۷۶ در حیات بوده است . پس احتمال تصحیف مذکور باطل است .

(۳) حکایت فرستادن پسر غیاث الدین بلبن دومرتبه پیش سعدی در زمان حکومت او در مولتان برای بردن او را به مولتان کما فی تاریخ فرشته و ریو . چون حکومت پسر غیاث الدین مذکور در مولتان در سنه ۶۷۰ بوده است، این هم دلیل میشود که سعدی مدتی بعد از ۶۷۰ زنده بوده است.^۱

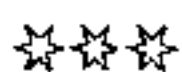


|| چیزی از شرح حال او (دو فقره) در ترجمه امیر خسرو دهلوی در اواخر نفعات.

- نیز در تاریخ فرشته ص ۷۹ شرحی از او دارد .

- جامع التواریخ طبع بلوشه ص... يك بيت اورا باستشهاد می آورد .

- وصاف نیز با اسم و رسم بعضی اشعار او را ذکر می کند .



|| ملاقات او با امیر خسرو دهلوی در دهلی بقول آتشکده (۱۸۲^b)، والله اعلم بصحة.



|| چیزی از ملاقات او با امیر خسرو دهلوی در شرح حال این اخیر در

تاریخ فرشته ۲: ۴۰۳ و نفعات چاپ کلکته ۷۱۰ نقلاً از جواهر الانوار شیخ

آذری که ان شاء الله در صورت امکان باید حتماً مطالعه شود .

- ایضاً ذکر از سعدی در همان صفحه بغیر نقل از آذری .

۱- در باب تاریخ وفات سعدی رجوع شود به مقاله آقای سعید نفیسی بعنوان « وفات

سعدی » مندرج در مجله دانشکده ادبیات ج ۶ ش ۱ ص ۶۴ - ۸۲ ، طهران ، ۱۳۳۸ ،

وحاشیه ایرج افشار بر شرحی که جعفر بن محمد جعفری مؤلف « تاریخ کبیر » در ترجمه احوال

سعدی نوشته است. فرهنگ ایران زمین ۶ : ص ۱۵۴. (۱.۱).

- رجوع نیز حتماً به دفتر «غرر سیر ثعالبی» که چند فقره در خصوص سعدی از مناقب العارفین افلاکی (رجوع به فهرست بلوشه، تاریخ ادبیات ایران برون)، و از تاریخ فیروز شاهی نقل کرده‌ام.

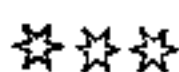


|| و صاف: ۹۹، ۲۴۳، ۵۵۱.

- سعدی در مدت حکومت انکیانو در فارس که ابتدای آن از سنه ۶۶۷ بوده است (وصاف ۱۹۳) ظاهراً خیلی مسن بوده است، چه خود را «عم» او میخواند (ص ۲۱۲).



|| حکایت هزلی راجع به او (عبید زاکانی ۸۴)، و چون عبید زاکانی یا معاصر با او آخر عمر شیخ بوده است [چه در رساله خود در ۷۴۰ و ۷۵۰ تألیف کرده است] یا بلافاصله بعد از او بوده است، پس این حکایت او در حق شیخ سعدی با آنکه هزلی است اعتبار مائی میتواند داشته باشد.



|| یکی دو فقره نسخه بدل راجع به گلستان از روی نسخه قدیمی کتابخانه ملی: شیخ ابوالفرج الجوزی، بلخ بامیانم، سالی محمد خوارزمشاه را (در دفتر ادب^{۱۱}).

- رجوع نیز به هامش کلیات مطبوع ص ۵۳.



|| بقولی که صاحب روضات الجنات در ترجمه حال قطب الدین شیرازی شارح قانون ابن سینا و صاحب درة التاج از شیخ ابوالقاسم کازرونی صاحب سلم السموات نقل میکند سعدی خواهر زاده این قطب الدین شیرازی بوده است و یکی دو قصه نیز در خصوص معاوضات سعدی با قطب الدین نقل میکند که خدا میداند

راست است یادروغ و اصلاً نسبت خویشی بین سعدی و او نیز راست است یا افسانه.
ولی در هر صورت ذکر این در شرح حال سعدی لازم است (روضات الجنات
۵۳۲-۵۳۳ و ۷۵۳-۷۵۴).

|| صحبتی از سعدی استقراداً در صفحات (ص ۲۹۴ طبع کلکته) در ترجمه حال
شیخ عبدالله بلیانی .

- كذلك در ص ۷۱۰ .

- اسمی از واستقراداً در ضمن حکایت معروف مطایبه در فارسنامه ۲: ۱۴۰ .

- اسمی از بقعه او در ضمن بقاع شیراز (فارسنامه ۲: ۱۵۸) .

- اسمی از واستقراداً (فارسنامه ۲: ۱۶۰) .

|| در حدود ۷۵۰ بوستان شیخ درد کن در مکاتب معمول بوده که باطفال
می آموخته اند . حکایتی درین خصوص راجع به علاء الدین حسن کانگوی
بهمنی از اولین سلاطین بهمنی دکن در وقت احتضار او (فرشته ۱: ۲۸۱) .

|| صفوة الصفا: ۲۲ .

|| تذکره آشکده ورق ط ۱۴۲ وفات او را در سنه ۶۶۰ نوشته است . بر فرض
صحت نسخه تا کنون ندیده بودم کسی تاریخ وفات او را باین تقدم که سی یاسی
ویک سال از تاریخ وفات معروف یعنی ۶۹۰ یا ۶۹۱ زودترست ضبط کرده باشد .
گویا این تاریخ بدلیل عدیده باطل باشد .

|| معاصر بابا افضل کاشی بوده و بصحبت او رسیده بوده بقول صاحب آشکده

(ط ۱۲۶)



|| چیزی راجع بشرح حال او و اینکه درحق او طعن کرده بودند که او در
زهد و پند فقط مهارت و هنر دارد ولی در پهلوانی دستی ندارد :
به درخشت و کوپال و گرزگران

که آن شیوه ختم است بر دیگران

یعنی فردوسی، سعدی گویا دلش ازین تعریض بدرد آمده بود و يك حکایت درین
زمینه بنظم آورده و در ابتدای آن گوید :

بیا تا درین شیوه چالش کنیم

سر خصم را سنگ بالش کنیم

(بوستان ۱۵۳)



|| چیزی راجع به ترجمه حال او در تاریخ فرشته ۷۹.



|| طرف رشك همام تبریزی شاعر معاصر خود بوده است . همام در غزلی در
اشاره به او گوید :

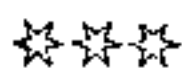
همام را سخن دلفریب و شیرین است

ولی چه سود که بیچاره نیست شیرازی

(گزیده ۸۲۷)



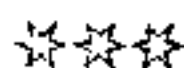
|| حکایتی در سجةالابرار جامی در خصوص سعدی و این بیت : بر که درختان
سبز الخ ، در اوایل سجةالابرار .



|| حکایتی در تاریخ فرشته ۱ : ۲۸۱ که از آن معلوم میشود واضحاً که از همان

زمانهای بلافاصله بعد از شیخ (در مورد هانجن فیه در سنه ۷۵۹) بوستان شیخ را در مکاتب باطفال می آموخته‌اند (در هندوستان در مورد هانجن فیه، و لا بد در ایران هم همینطور بوده است قطعاً بل بطریق اولی).

مقبره اودر نزهة القلوب ۱۱۶۰ ابن بطوطه ۱: ۱۳۵-۱۳۶.

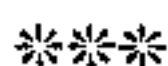


|| ملاقات اوبا شیخ شهاب‌الدین ابو حفص عمر بن محمد البکری السهروردی المتوفی سنه ۶۳۲ (ظ) کما قال هو نفسه:

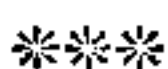
مرایشیخ دانای مرشد شهاب دواندرز فرمود بر روی آب

(مسائل برلینیه ۱: ۵۳۳)

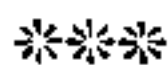
|| ملاقات اوبا شیخ شهاب‌الدین سهروردی عارف مشهور (نه حکیم مشهور مقتول) متوفی در ۶۳۲ (؟) (روضات الجنات ۳۳۰).



|| افسانه به چوب بستن خواجه نصیر اورادرواقعه بغداد (مطلع الشمس ۱: ۲۲۴).



|| نقل از لطائف الطوائف کاشفی (کرستماسی پرسیان سفر ۱: ۱۲۰)



تخلص او

حبیب‌السیر در شرح حال سعدبن زنگی نه در شرح حال سعدی و جهان آرا كذلك وصاحب آتشکده و مرحوم هدایت در ریاض العارفين و مجمع الفصحا تخلص سعدی را از سعدبن زنگی میدانند.

دولت‌شاه ص ۲۰۲ گوید: «گویند پدر شیخ ملازم اتابک بوده و وجه تخلص شیخ سعدی بدان جهت است». عیناً در مجالس المؤمنین هم همین قول را نقل کرده و اختیار کرده است.

جامی در سلسله‌الذهب نیز گویا معتقد به همین عقیده بوده است و سعدی

رامداح سعدبن زنگی نیز میدانسته، آنجا که گوید ص ۴۳۶ در هامش تفحات در ضمن تعداد شعرا :

رفت سعدی و دم زبکرنگی زدن او به سعدبن زنگی
به ز سعد و سر او ایوانش ذکر سعدی است در گلستانش

و اگر چه نگفته که تخلص او از نام سعد زنگی مأخوذست ولی چنانکه مشاهده میشود صریحاً او را مداح آن پادشاه دانسته و گلستان را خیال کرده دارای ذکر اوست که غلط بودن بزرگتر و صاحب آن غیر معذورترست و شکی نیست که منشأ و فرع این همه افاضل درین غلط صریح قبیح عدم غور در تاریخ سلغریان است، و اگر میخواهی نمونه‌های ازینگونه غلط که منشأش عدم استحضار از تاریخ سلغریان است ببینی يك نظری بدولت شاه افکن که اولاً گوید که سعدی مرید شیخ عبدالقادر گیلانی [متوفی در سنه ۵۶۱ (۱)] بوده و در صحبت او عزیمت حج نموده و سپس گوید که وفات شیخ در روزگار اتابك محمد شاه سلغرشاه بن سعد زنگی [متوفی در سنه ۶۶۱] بوده و پس از آن بلافاصله گوید و عزیزی تاریخ وفات آن بزرگوار برین نوع گوید :

شب آدینه بود و ماه شوال ز تاریخ عرب خ ص الف سال (= ۶۹۱)

باز ماده تاریخی دیگر عیناً بهمین مضمون که کلمه «خاص» را ماده تاریخی وفات او گرفته نقل میکنند بدون اصلاً و ابدأ التفانی به این تناقضات واضح صریح مضحك و استحاله بدیهی این مزخرفات و هذیانات که هیچ طفل صغیری اگر اندک غفوری و اطلاعی از تاریخ اتابکان سلغری و وفیات رجال تاریخی مانند شیخ عبدالقادر بغدادی و اتابك محمد و غیره و غیره داشته باشد مرتکب نخواهد شد.

|| شرحی از بعضی نسخ کلیات از جمله نسخه مدرسه السنه شرقیه لندن مورخه

۷۲۰ (در کاغذ آقای آقامجتبی مینوی وارد در ۱۴ سپتامبر ۱۹۲۹)

|| دوغزل در اشاره به مراجعت از سفرهای دور و دراز خود به شیراز (و مخصوصاً از شام) ۳۷۸، ۳۸۷.

|| شیخ صفی‌الدین اردبیلی با اوصحبت داشته و معاشرت او پسند خاطر شریفش نیفتاده (عالم آرا ۹).

|| ملاقات سعدی با شیخ صفی‌الدین اردبیلی، تفصیلاً در اوایل صفوة الصفاى ابن‌البنزاز و نیز در اشعار سید قاسم انوار [که مرید شیخ صدرالدین بن شیخ صفی‌الدین بوده است] بنقل بر اون از در تاریخ ادبیات ۳: ۴۸۵ و نیز در سلسله‌النسب صفویه (لابد نقلاً از صفوة الصفا) و كذلك در عالم آرای عباسی و حبیب‌السير هر دو در شرح حال شیخ صفی و هر دو لابد نقلاً از همان صفوة الصفا مسطورست. انظر ما کتبناه فی هذا الموضوع بهامش الموضوع المحال علیه من کتاب المرحوم بر اون.

|| بعضی جزئیات راجع به او منقول از مناقب العارفين و تاریخ فیروز شاهی در دفتر جلد سیاه معنون به «غرر سیر ثعالبی».

|| چیزی از و در سفرنامه ابن بطوطه طبع مصر ۱: ۱۳۵-۱۳۶

|| از عجایب اموری که من دیده‌ام و دال بر کمال شهرت سعدی است در حیات خودش اینست که در مجموعه منشآت عهد سلاجقه روم که در آخر التوسل الی-الترسل بهاء‌الدین محمد بغدادی منشی تکش خوارزمشاه نسخه پاریس ملحق است و این نسخه مورخه سنه ۶۸۴ و ۶۸۵ است، در ورق ۱۳۳^b ابتدای نامه‌ای باین دو بیت سعدی شروع شده است:

توانم این کی نیازم اندرون کسی

حسود را چکنم که (کذا) او از خود بر اینج درست

بمیرقا برهی از حدود که این زنجی است

که از مشقت آن جزبه مرگ نتوان رست

که ازین فقره در کمال وضوح آشکار میشود که قبل از سنه ۵-۶۸۴ یا در همان سال (بر حسب آنکه این نامه مدتی کما بیش طویل یا کوتاه قبل از تاریخ این نسخه نوشته شده باشد یا لااقل در همان سال) یعنی در حیات خود سعدی شهرت سعدی بدرجه‌ای عالمگیر شده بوده که بیلاذ روم هم رسیده بوده و نه فقط رسیده بوده < بلکه > شعرا و را مردم مانند امثال سایر و اشعار بسیار مشهور معروف در نامه‌ها و نوشتجات بعنوان تمثیل درج میکرده‌اند.

ملاقات اربا شیخ عبدالقادر گیلانی و انتقاد صاحب طرائف الحقائقه تاریخاً
این فقره را ۱۶۲:۲

اسامی اشخاص مذکور در گلستان: انا بک ابوبکر بن سعد بن زنگی که در
زمان تألیف گلستان در حیات بوده است (در دیباچه ص ۳۲ و ۳۴)
پسرش سعد بن ابوبکر بن سعد بن زنگی که گلستان بنام او اهدا شده و در
عهد شاهزادگی او بوده نه سلطنت او (در دیباچه ص ۳۲).

فخرالدوله والدین ابوبکر یکی از دو امیر بزرگ انا بک ابوبکر بتصریح قاضی
ناصرالدین بیضاوی در نظام التواریخ ص ۷۹ و صاف ۱۶۰-۱۶۱، ولی بدبختانه تاریخ
وفات او را ندارد. ولی از ص ۱۸۲ همان کتاب یعنی و صاف بر میآید صریحاً که
وی بعد از وفات انا بک ابوبکر بن سعد بن زنگی که بتصریح و صاف در شهر سنه ۶۵۹
بوده (و بقول غالب مورخین دیگر در ماه جمادی الاولی یا الآخره ۶۵۸) و وفات
پسرش سعد بن ابوبکر و جلوس پسر این اخیر انا بک محمد در سنه ۶۵۹ و استبداد
مادر این اخیر تر کان بامور سلطنت بواسطه صغیر سن انا بک محمد این امیر فخرالدین
ابوبکر را [بفرمان او] پنهانی هلاک کردند؛ پس وفات او با علی الاصل قتل او در

حدود سنه ۶۵۹ میشود یا بطور قطع و یقین مابین ۶۵۹ - ۶۶۱ که مدت سلطنت اتابک محمد است در تحت استبداد مادرش ترکان .

نقل از تاریخ فیروز شاهی ص ۶۶ بیعد - [و سلطان بلبن] پسر بزرگ که خود را که مردمان اورا خان شهید میخوانند^(۱) چتر داد و ولی عهد خود گردانید و در آن ایام اورا محمد سلطان گفتندی و سلطان بلبن این پسر را از جان خود عزیزتر داشتی و مجلس محمد سلطان مذکور از دانایان و معتبران [ص ۶۷] و فاضلان و هنرمندان مشحون بودی و ندیمان او شاهنامه و دیوان سنائی و دیوان خاقانی و خمسه شیخ نظامی خواندندی و در اشعار بزرگان مذکور دانایان در پیش او بحث کردند و امیر خسرو [دهلوی] و امیر حسن [دهلوی] بخدمت او چا کر بودند و پنج سال اورا در ملتان خدمت کرده اند و میان ندماء آن شاهزاده مواجب و انعام یافته و من که مؤلف تاریخ فیروزشاهیم هم از امیر خسرو و هم از امیر حسن در وصف خان شهید بکرات شنیده ام که پادشاهزاده ای آنچنان مؤدب و مہذب که خان شهید بود کمتر دیده ایم ... [ص ۶۸] و خان شهید از وفور دانشی که داشت دو کورت از ملتان در طلب شیخ سعدی قاصداً و عامداً کسان و خرج در شیراز فرستاد و شیخ را در ملتان طلب کرد و خواست که بجهت او در ملتان خانقاه سازد و در آن خانقاه دهها وقف کند، خواجه سعدی از ضعف پیری نتوانست آمد و هر دو کورت یکمان سفینه غزل بخط خود بر [نزد] خان فرستاد و عذر نیامدن خود در قلم آورد ، و مقصود از ایراد مقدمه مذکور آنست که خان شهید چون از اهل معانی بود اهل معانی را بجان و دل خریداری میکرد و بارها از امیر خسرو [دهلوی] و از امیر حسن [دهلوی] شنیده ام که بر طریق حسرت و نالش [از] روزگار گفتندی که اگر هنرمندان را بخت بودی خان شهید زنده ماندی و همه هنرمندان

۱- این خان شهید یعنی محمد سلطان بن سلطان بلبن در سنه ششصد و هفتاد و چهار در جنگ بامغول مابین لوهور و دیوبالپور کشته شد (ص ۱۰۹ تاریخ فیروزشاهی)

را در زرعرق کردی، ولیکن سرآمدگان هنر را بخت کمتر بود، (تاریخ فیروز شاهی ص ۶۶-۶۸ ملخصاً).

از حکایات ذیل منقول از تاریخ فیروزشاهی معلوم میشود در حیات خود سعدی اشعار او در اقطار عالم منتشر شده بوده است. در تاریخ مذکور در حکایت استیلاء ملک نظام‌الدین از امرای معزالدین کیقباد (۶۸۵-۶۸۷) بن بغراخان ابن بلبن پادشاه دهلی بر پادشاه مذکور و هوس سلطنت در سر او افتادن گوید: «بارها ملک الامرا فخرالدین کوتوال ملک نظام‌الدین را که داماد و برادرزاده او بود در خلوت پیش خود طلبیدی و او را از طلب ملک و دشمن ساختن امرا و ارکان دولت نصیحت کردی و گفתי ... اگر تو این خیال کثرا که بواسطه قرب و اختصاص پادشاه بردل تو نشسته است از خاطر دور نخواهی کرد مرا و خود را و خیل-خانه ما را بر خواهی انداخت و از این پیشنهادی که کرده هیچ غرض حاصل نخواهد شد و این مصراع (کذا - ظ: بیت) بعد به نصیحت ملک کوتوال او را گفت:

ای روبهک چرا نشستنی بجای خویش

باشیر پنجه کردی و دیدی سزای خویش

(تاریخ فیروزشاهی ۴-۱۳۵، ملخصاً)

چون این وقایع جمعاً در عهد سلطنت معزالدین کیقباد مذکور یعنی مابین سنوات ۶۸۵-۶۸۷ واقع شده یعنی در حیات شیخ سعدی پس نتیجه همان میشود که گفتیم؛ یعنی که در حیات خود شیخ اشعار او در هندوستان شایع شده بوده است و مانند مثل بر افواه دایر بوده است.

- باز در تاریخ همین معزالدین بن کیقباد وقتی که پدرش ناصرالدین بغراخان بن غیاث‌الدین بلبن با او وداع میکرد در همان عصر سلطنت پسر (که پدر زنده بود و والی بنگاله بود و پسرش را در دهلی بسطنت برداشته بودند) یعنی مابین ۶۸۵-۶۸۷ گوید: «و در وقت بازگشت [بغراخان] دوسه کرت این بیت بر زبان براند:

بگذار تا بگریم چون ابرو بهاران

کز سنگ گریه آید روز وداع باران»

(تاریخ فیروزشاهی ۱۱۵۶)

وباز در سلطنت همان کیقباد که پس از وداع با پسرش بطرف دهلی مراجعت نمود و در عرض راه پسر امر د زیبایی را که رهود نیر کرده بودند برای ربودن دل آن پادشاه جوان سادد، هر هفت کرده قبای زرنگاری پوشیده الخ سواره و ظاهراً شکار کنان در مقابل چتر سلطان آمد «وازا سب فرود آمد و پیش اسب سلطان بغلطید و این بیت بالحنان تازننیان و آهنگ دلربایان خواند:

گر قدم بر چشم ما خواهی نهاد

دیده بر ره می نهم تا میروی

و با سلطان گفت که شاه جهان مطلع این غزل در بندگی مناسب ترست [ولی] امیر رسم نمیتوانم خواند. سلطان در مشاهده او واله گشت و از کلام او مدهوش شد و اسب را نگاهداشت و بزبان خود با او گفت کسه بخوان و مترس. آن توبه شکن پرهیز کاران بر زبان راند:

سرو سیمینا به صحرا میروی نیک بد عهدی که بی ما میروی

سلطان هم در زمان شراب طلبید و بر روی آن ماهر و نوش کرد. «(ایضاً ص ۱۵۸-۱۵۹)

عظاملك جوینی و سعدی- این غزل معروف بدایع شیخ «من از آن روز که

در بند توام آزادم» قطعاً وبدون هیچ شك در مدح یا بنام عظاملك صاحب دیوان

است نه برادرش شمس الدین صاحب دیوان، چه درین غزل گوید:

دل از صحبت شیراز بکلی بگرفت

وقت آنست که پرستی خیر از بغدادم

هیچ شك نیست که فریاد من آنجا نرسد

عجب از (ار؟) صاحب دیوان از سید فریادم

و معلوم است که عطا ملک حاکم یا نایب الحکومه بغداد بوده است نه برادرش شمس الدین ، و مقطع این غزل شعر معروف است که مثل شده است : « سعدی صاحب وطن کوچه حدیثی است صحیح » الخ .
 ایضاً غزلی بنام صاحب دیوان مطلق که بظن غالب همان عطا ملک مقصود است
 لقرب الجوار :

من آن بدیع صفت را بترک چون گویم
 که دل ببرد بچوگان زلف چون گویم
 (خوانیم)

26. 12. 37- در مجموعه منشآت عهد سلاجقه و خوارزمشاهیه و اوایل مغول که در لندن گراد است و اگر چه تاریخ ندارد ولی بقرائن عدیده مؤخر از حدود ۷۰۰ نیست بلکه اندکی هم قبل ازین تاریخ است ظاهراً ، در قسمت اخیر یعنی در قسمت منشآت اوایل عهد مغول که اغلب آنها از منشآت شمس الدین جوینی و برادرش عطا ملک جوینی است مکرر به شعر سعدی در بعضی مراسلات که فعلاً چون آن مجموعه حاضر نیست نمیدانم از انشاء کیست ولی به احتمال قوی از انشاء شمس الدین جوینی شاید باشد استشهاد شده است از جمله در ورق^b ۱۴۶ باین مصراع : « ای کاشکی بجای تو من بودمی رسول » و در ورق^b ۱۴۹ به این مصراع : « همه بر سر زبانند و تو در میان جانی » و در ورق^b ۱۵۰ در مبدأ مرسله باین دوبیت شیخ :

سادتی احترق القلب من الاشواقی
 لو اضا فواصف الدهر الی الاوراق

بقلم راست نیاید صفت مشتاقی
 نشود دفتر درد دل مجروح تمام

|| منشأ یکی از حکایات مشهور او : « وقیل رأی رجل حکیماً یأکل ما
 تناقض من البقل علی رأس ماء فقال لو خدمت السلطان لم تحتج الی اکل هذا فقال

الحکیم و انت لوقنعت بهذا لم تحتج الى خدمة السلطان»

(رسالة الفشیری ۷۵)

|| حدیثی که بلاشك ابیات سعدی « بنی آدم اعضای یکدیگرند » ترجمه تحت اللفظی آن است، یعنی سعدی مقصودش ترجمه این حدیث بوده است در این ابیات منتهی بواسطه شهرت حدیث نام از اصل آن نبرده است (صحیح بخاری ۷: ۷۳).

- حکایت اوبا مولوی رومی (روضات الجنات ص ۷۳۹).

سنگ سراچه دل را به الماس آب دیده می ستم

«سراچه» که معلوم است به معنی سرای کوچک است که اکنون گویا آنرا «خلوت» گویند، گمان میکنم که سعدی دل خود را گویا در قسوت و عدم تأثر از مواعظ و حوادث دنیا تشبیه کرده است به سنگ سراچه، یعنی سنگی که شاید در وسط سرای یادگار آن نصب میکرده اند برای نشستن بر روی آن، یا سنگی که در مدخل در اطاق یادگار خانه می نهاده اند که اکنون محجر گویند و آنرا سنگ استان و سنگ آستانه و سنگ در نیز می گفته اند. میرزا عبدالغنی قبول گوید:

زیر سر کتجی ز سنگ آستانش داشتم

سر باین معنی مرا در کوی او پامال بود

هاتفی گوید:

بسنگ در کعبه ام ده قران

وز آن پلئه طاعتم کن گران

و تشبیه دل به سنگ که از تشبیهات مشهوره است و حاجت بشواهد نیست از آن طرف معروف است که الماس جمیع احجار دیگر را می برد و چیزی آنرا نمی برد و اینست که برای سفتن جواهر و احجار کریمه همیشه الماس را

بکار می برده اند.

بنا بر این سعدی ظاهر آنشبیه کرده است از يك طرف آب دیده خود را بالماس در صفا و تلالو و لمعان (که امور صوری است) و نیز در تأثیر آن در قلوب کالبحارة او اشد قوه (زیرا معروف است که گریه کنندگان را می کند و احداث رقت قلب برای او می نماید)، و این وجه شبه معنوی است. از طرف دیگر تشبیه کرده است دل خود را در قساوت به سنگ سراج، و تخصیص تشبیه دل به سنگ سراج نه به مطلق سنگ در مانحن فیه (چنانکه معروف در تشبیه دل است) گویا باین مناسبت باشد که سینه را به سراج تشبیه نموده بوده و دل را در سینه به سنگ سراج [و مهدی بيك شقایق اصل دل را به سراج تشبیه کرده است در این بیت هزلی منسوب باو:

نگار کله پز من که دل سراج اوست

تمام لذت عالم میان پاچه اوست]

پس مقصود از عبارت فوق گویا این بوده است که (بواسطه الماس آب دیده سنگ سراج دل را می سفت می کند یعنی بواسطه گریه دل خود را که از فرط معاصی و کثرت معاشرت با ابناء دنیا مثل سنگ سخت شده بود اندک اندک نرم می ساختم و آنرا بواسطه تأمل ایام گذشته از وعظ و پند متأثر می نمودم) و خود سعدی در موضعی (در ترجیعات) نظیر همین مضمون را در شعری آورده است:

آهنک درازست ز من پرس

کز فرقت تو دمی نخفتم

بر هر مژه قطره ای ز الماس

دارم که بگریه سنگ سفتم

درین شعر نیز تشبیه کرده است اشکهای خود را به الماس ولی مرادش از سفتن سنگ گویا مبالغه در کثرت گریه است به حدی که سنگ را از کثرت جریان دموع سوراخ نموده بوده است نه اینکه مقصودش تشبیه دل خود به سنگ باشد که مناسبتی با سیاق ندارد.

بهار عجم ص ۱۲۸ ج ۱ معنی سنگ سراجۀ دل رالخ نفهمیده است ، رجوع کنید بدانجا . انتهى .

حکایت دوم ربه زرفرستان سلطان محمد خان شهید پسر بزرگ سلطان غیاث الدین برای سعدی از ملتان به شیراز که در تاریخ فیروزشاهی (ظ) مذکور است . در منتخب التواریخ بدائونی ۱ : ۱۳۰ نیز مسطور است و لابد باستناد بهمان تاریخ فیروزشاهی .

عین مضمون یکی از اشعار او :

این بیت عباس بن الاحنف است :

صرت کانی ذبالة نصبت

نضی للناس و هی تحترق

(ماوردی ۱۹۷)

و نیز بسیار شبیه به مضمون این بیت او :

همچون درخت بادیه سعدی بپرق شوق

سوزان و میوه سخنش همچنان ترست

آری خوش است وقت عزیزان بیوی عود

و زسوز غافل اند که در جان مجمرست

دردیوان همام تبریزی که معاصر سعدی بوده است و در سنه فوت شده

و بحکم رشیدالدین فضل الله وزیر دیوانش پس از مرگش جمع شده بسیاری از

غزلیات سعدی را جواب گفته است (رجوع به دفتر خشتی جزء مجموعه II-E-3 bis

ص ۱۹۶-۱۹۸) . تمام این غزلیات همام را با غزلیات معادله سعدی ان شاء الله باید

جمع کرده در جایی چاپ نمود و اصلاً تمام دیوان همام را باید چاپ نمود زیرا

که کتبی است از اسامی رجال معاصر دولت مغول (مانند صاحب دیوان و

رشیدالدین و قطب الدین شیرازی و سعدالدین صاحب دیوان و غازی و خان و نکو و دار

وهرزون بن شمس‌الدین صاحب دیوان و غیر هم .

|| حکایت هرؤن الرشید و دادن او مصر را بارفال عیند خود که در گلستان
اشاره‌ای بدان شده است در آثار البلاد و زویتی ص ۲۱۹ نیز منسطور است .

|| تمثیل صاحب جامع التواریخ شعری از سعدی (طبع بلوشه ۸۴) . شاید این
قدیمترین کتابی باشد با وصف [علی العجالة نمیدانم کدام يك عضراً بر دیگری
مقدم است] که شعری از سعدی در آن ذکر شده است .

|| سعدی و کلمات ترکی یا مغولی: یرغو ۲۴۷؛ یرلیغ ۴۲۵؛ یاسه وایاسه ۴۲۵؛
یاغی ۳۳۳؛ قلان ۲۱۳، ۴۲۵؛ نوئین ۲۰۷، ۲۱۷، یرک ۱۲۱، بغلطاق ۱۵۰ (ترکی
است ؟)

|| سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز

مرده آنست که نامش به نکوئی قبرند

|| (جامع التواریخ بلوشه ۸۴)

|| نقل بعضی فقرات از گلستان و حیدالملکی (مسائل پاریسیه ۱: ۲۸۲/۳)

|| چنانکه بلیل طبع سعدی می‌شراید از کلبن این سخن که گفته

کرم باز آمدی محبوب سیم اندام سنگین دل

کل از خارم بر آوردی و خار از پا ویا از گل

(وصاف ۶۲۰)
